

متن پرسش

سلام استاد، تا کنون این چنین رابطه‌ی عمل و اندیشه را احساس نکرده بودم که مدتی است با از دست دادن مراقبه‌ی دائمی و همت گماشتن به اعمالی که برایم شبهه‌ناکند و پیش از این در نظرم حرام می‌نمودند، شبهات بسیاری در مقام اندیشه بر من نازل شده است که پیش از این خود پاسخگوی این سؤالات در نزد دیگران بودم و تعجب می‌کردم که چرا فهم نکردندی. استاد، تأثیر اندیشه در عمل بس واضح است و مبرهن. اما اثر متقابل عمل بر اندیشه تا امروز بر من پوشیده بود که با تئوریزه کردن خطاهای خود، راجع به همه‌ی امور سؤالات اساسی دارم که با یافتن جوابشان خاضع شده و اهتمام به ترک عمل اشتباه خود می‌نمایم. خواستم نظر حضرتعالی را بدانم. و در ادامه اینکه مدتی است حالتی بر من مستولی شده است که اولاً خود را در "مقام تفکر" میابم به گونه‌ای که همه‌ی هستی از جایگاه پدیده‌ها در آن تا چرایی احکام فقهی برایم سؤال است و هر جمله‌ای در باب دین پاسخ بسیاری از سؤالات من است و ثانیاً برخی مسلمات دینی برایم زیر سؤال رفته و نیاز به تبیین و تصدیق و یا استدلال دارند. که اولی را ناشی از تعالی روحی و دومی را ناشی از سرکشی نفس خود و جمع این دو را غیر ممکن می‌دانم. استاد چرا این طور شده‌ام؟ اندیشه و اعتقادی که با چهارتا عمل این قدر دستخوش تغییر و شک و یا یقین می‌شود، من را چه سود و چه اعتمادی کنم به این که با عمل صالح، اندیشه‌ام را اصلاح نمایم که می‌دانم این تفکر ناشی از عملی است که انجام داده‌ام و عالمی که در آن واقع شده‌ام و مگر این دیگر نامش "اندیشه" و "اعتقاد" است؟ استاد چرا من این طور شده‌ام که گاهی از ترس این که مبادا جزء انسان‌هایی باشم که ابتدا سبیل هدایت پیمودند و سپس راه به بیراهه بردند، کمرم می‌لرزد؟ استاد تا دیروز روح من در برابر سخن بزرگان خاضع بود اما امروز، نفس سرکشم برای همه چیز دلیل می‌خواهد مثلاً این که آیا شما دلیلی دارید که به آن بنده خدا در مثالی فرمودید باید پنجره را بست تا گناه نکرد؟ یا وقتی اثر اعمال در عروج انسان را می‌شنوم ابتدا سر ذوق آمده ولی بعد در نظرم آراسته می‌شود که از کجا معلوم چنین باشد؟ استاد، خود را بیرون از تاریخ خود می‌بینم چرا که متوجه اثر اعمال خود بر خود و متوجه آزمون‌های لحظه به لحظه‌ی نفسم نیستم و نمی‌دانم راه‌هایی از شیطان و غلبه بر "شک" به همراه "یأس" چیست. البته نه این که شخصیتاً مأیوس باشم اما حالاتی در خود می‌بینم که ریشه‌ی آن‌ها را در یأس یافته‌ام. عذرخواهم که وقت شریفتان را می‌گیرم اما در ادامه بگویم که تلاش من برای نماز دائمی اول وقت، حقیر را سودی نمی‌رساند و درحالی که تصمیم به نماز شب دارم، در ماه دو سه بار نماز قضا می‌شود و نیاز به درمان و دارویی اساسی دارم که همچون بیماری سرماخوردگی، بیماری‌ای سخت و طولانی،

من را از پای درآورده و اگر همت واراده ای در جهت اصلاح باشد بی پاسخ می ماند. معارف صرف ، مشکل بنده را حل نمی نماید که با آن ها با همین بیماری شک و یأس خود مواجه می شوم و چراها سر بر می آورد و طبیب خود را به زیر تیغ نقد می کشانم. چه دارویی این نفس نشسته را اندکی از شک و یأس رها می کند و نفسی تازه در من می دمد تا بتوانم باری دیگر حیات را تجربه کنم ؟ نظر به علم علامه حسن زاده و آیه الله جوادی به من می گوید که سبیل مداومت بر همین دینداری موجود ، سؤالی را بی پاسخ نمی گذارد ولی همین جمله ی پیشین هم برایم جای سؤال است که چرا باور کنم سؤالات من برای آن بزرگان هم مطرح بوده درحالیکه جوابشان معلوم نیستند و چرا باور کنم برایشان مطرح نبوده درحالی که آن بزرگان به سرچشمه های علم نائل شده اند؟ و سؤالات من مانع از رفتن بر این سبیل است و گاهی می اندیشم که شاید سؤالات من ناشی از یأس از رسیدن به حقیقت است . استاد ، همان طور که اگر چندین بار پوست بدن انسان مجروح شود ، نفس به ترمیم آن اهتمام دارد اما از یک جایی به بعد نفس از ترمیم جراحت انسان منصرف می شود ، نفس من نیز درحالتی است که احساس می کنم از اصلاح منصرف گشته و نمی تواند برخیزد و یک دعا و یک گریه و اندکی معرفت و یک انابه و یک تصمیم و یک توسل و درخواست از نبی و معصومی که به آن ایمان حقیقی نیاورده است... ، او را حرکت نمی دهد و از موضع تردید و ترس و یأس و دیگر عوارض بیماری برکنار نمی دارد، دارویی لازم دارم که اندکی من را راه بنماید تا شور دیدار حق، شکایات و جمودی حقیر را بخشکاند و در سایه ی آرامش حاصل از یقین ، بنگرد که کدام سؤال بی جاست و کدام حقیقت دارد و با یقین مراحل لازم را برای اجتهاد جهت یافتن پاسخ سؤالاتی که هنوز تاریخ بشریت به آن پاسخ نداده اند طی کند و سؤالات مانع از طی طریق نشود. با تشکر از استاد عزیز.

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: به اندازه ی یک تاریخ - تا آن جایی که به گوش ما رسیده- محمد و محمدین «صلوات الله علیهم» فریاد می زدند ما چیز دیگری می گوئیم و شما چیز دیگری می شنوید. آن ها می گویند بیابید در عوالم ملکوت حاضر شوید و ما حرف آن ها را تئوریزه می کنیم و به درس و معلومات تبدیل می نماییم، و قرآن را که کتاب ذکر است به کتاب علم تبدیل کردیم و آن هم علمی که اشاره ای به عوالم نوری نمی کند تا لاقلاً متوجه حجابی شویم که بین ما و عوالم نور هست. خدا را شکر متوجه شده اید که عقیده آن بصیرتی است که با عمل حاصل شود و عمل یک نحوه حضور در عوالم متعالی است. تعجب می کنم چرا تعجب کرده اید اندیشه هایتان با اعمالتان تغییر می کند. چرا نکنند؟ اگر اندیشه ی حقیقی تجلیات نوری است که نفس ناطقه با حضور در عالمی که قرار دارد ظهور می کند و از علم به عین در می آید، پس معلوم است که اگر از آن حضور نازل شوید به همان اندازه تجلیات نوری ضعیف می شود و اندیشه ی حاصل از آن حضور نازل ضعیف و کم حرارت می گردد. موضوع توهم را که کنار بگذاریم چون توهم اندیشه ای است که حقیقتاً اندیشه نیست و به حقیقت رجوع ندارد و در آن حالت نفس ناطقه در معرض حقیقتی نیست که جان انسان را تحت انوار خود قرار دهد و عملاً

یک نوع سوپرکتیویته است. آری توهم را که کنار بگذاریم ما می‌مانیم و آن حضوری که باید در عوالم نوری داشته باشیم و هرچه با عمل خود بیشتر در رفع حجاب خود نسبت به آن عوالم و آن حقایق بکوشیم و هرچه رویکرد ما در عبادات جهت رفع حجاب‌های این‌چنینی باشد، بیشتر در حضور قرار می‌گیریم و با اندیشه‌ای گرم‌تر روبه‌رو می‌شویم، اندیشه‌ای که پای او بسته به عبادات ما است. در آن صورت معنای کریمه‌ای که می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» را نیز احساس می‌کنید که عجب! با یک نگاه بی‌جا آن نور و آن اندیشه و آن حضور رفت؟ مگر نفرمود: «العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء» علم نوری است که خداوند در قلب آن‌کس که خدا خواست می‌اندازد؟ باید شایستگی‌های خود را به عنوان بنده‌ای مطیع در محضر حق نمایان کرد تا او آن علم را که نور است و نه محفوظات، لطف کند در چنین فضایی و با زندگی با چنین علمی است که انسان می‌تواند به تجربه‌های ارزش‌مند برسد که چگونه آن نور علمی می‌آید و در چه شرایطی می‌رود. مولوی در تجربه‌ی خود می‌یابد که چگونه با خوردن یک لقمه اضافی حرکت روحش به سوی عالم قدس متوقف شده و پای رفتن را از دست داده و لذا ناله می‌کند: «از برای لقمه‌ای این خارخار..... از کف لقمان برون آرید خار». مگر عرفای بزرگ یک عمر فریاد نزدند تا شهود در میان نباشد هنوز راه را نیافته‌اید؟ و مگر حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در آثار بزرگ عرفانی‌اش این راه را به سوی ما نگشود تا در میانه‌ی راه سرگردان نمانیم؟ بنده معتقدم خداوند پاداش مؤمنین انقلابی را پس از آن که صبر و مقاومتشان را در پایداری بر ارزش‌ها دید، روحیه‌ای عرفانی می‌دهد تا آن‌ها را به جامعیت لازم رسانده باشد. این موضوع را در صدر اسلام در صحابه‌ی صادق رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌یابید و امثال سلمان و ابوذر و مقداد با برخورد صحیح با آن هدیه‌ی الهی به آن مقامات روحانی و عرفانی رسیدند هرچند عده‌ای از صحابه بعد از رحلت رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» نیز گرفتار سیاسی‌کاری شدند و از آن راه باز ماندند. عیناً بعد از دفاع مقدس هشت‌ساله بنده این روحیه را در بسیاری از رزمندگان احساس کردم ولی متأسفانه عده‌ی کمی در راه گشوده‌شده قدم گذاشتند و ادامه‌ی کار را با آنسی بیشتر با آثار عرفانی حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به کمال رساندند. همین حالت را بعد از دولت آقای احمدی‌نژاد به جهت وفاداری که نیروهای انقلابی با برخورد صادقانه‌ای که با رهنمودهای رهبری عزیز در دفاع از دولت آقای احمدی‌نژاد داشتند، احساس می‌کنم و آنچه از سخنان شما فهمیدم انعکاس تقدیری است که حضرت حق برای ما رقم زده، این یأسی که می‌گویید، یأسی است که روح شما در شما ایجاد کرده تا در پله‌ای دیگری قدم بگذارید و این همان بازخوانی مبارکی است که در نیروهای متعهد به انقلاب و امام و رهبری و شهداء ظهور کرده و عرض کردم فرصت و شرایطیتش آمده تا چشم‌هایمان را دوباره بمالیم. هرچند باز نگرانم عده‌ای از همان پله‌ی قبلی تکان نخورند و همچنان با احساساتی سرگردان دست‌ها را گره کنند و به این و آن بپرنند. می‌گوی: «دارویی لازم داری که اندکی راه بنمایاند تا شور دیدار حق، شکیات و جمودت را بخشکاند»، مگر حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» از همان ابتدایی که این انقلاب را شروع کرد همه‌ی این نیازها را پیش‌بینی نکرد؟ چرا نمی‌خواهید به علم و معرفتی وارد شوید

که با حضور در ساحات نوری ظهور می‌کند و می‌توان با آن علم و معرفت زندگی کرد. علمی که ما را حمل می‌کند به جای آن که ما آن را حمل کنیم. شاید کتاب «چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی» مبنای تئوریک عرایض باشد به شرطی که بنا داشته باشید در ساحتی دیگر که مکمل ساحات قبلی است حاضر شوید، ساحتی که دیگر در آن ساحت این دغدغه را ندارید که کدام سؤال تان بی‌جا است و کدام حقیقت دارد. چون وقتی صبح طلوع کند به کلی چراغ سؤال خاموش می‌گردد. البته این احتمال برای بنده هست که در فضای سخن شما قرار نگرفته باشم در آن صورت باید با دقت با عرایضی که داشتیم بر نکات اصلی خود بیشتر تأکید کنید. موفق باشید